

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری

(۲)

انتقام نامه یا کتاب خاطرات

دکتر سید حمید روحانی^۱

پس از چاپ بخش اول این مقاله در شماره‌ی اول فصلنامه، برخی از خوانندگان محترم و فکور از روشن شدن جریان آقای منتظری به دور از جار و جنجال‌های سیاسی با یک روش علمی و تاریخی ابراز خرسندی کردند و تعداد دیگری نیز پرداختن به این مسأله را دامن زدن به یک جریان مرده که ارزش نقد و ارزیابی نداشته، دانسته‌اند و عده‌ای دیگر معتقد بودند که این گونه مباحث چیزی جز زنده کردن یک خاطره‌ی بد از کسانی که اکنون ساکت و آرام در گوشه‌های نشسته و مشغول خود هستند و جایی در باورهای مردم ندارند، نیست.

ضمن احترام کامل به همه‌ی عقایدی که در این رابطه وجود دارد، باید گفت که اگر چه ممکن است همه‌ی دیدگاه‌های مذکور به نحوی درست باشد، اما جریان آقای منتظری پیش از هر چیز بخشی از تاریخ ایران و انقلاب اسلامی است. حتی اگر این مسأله حقیقت داشت که ایشان اکنون هیچ حرکت سیاسی و فکری علیه ارکان نظام جمهوری اسلامی انجام نمی‌دهد، باز هم پرداختن به این بخش از تاریخ کشور و روشن ساختن زوایای پنهان و پیدای آن، یک ضرورت غیرقابل انکار می‌بود. چه برسد به اینکه بدانیم ارکان وابسته به جریان آقای منتظری چه از طریق اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌ها و چه از طریق راهاندازی سایت اینترنتی، هنوز در پی توجیه و تفسیر سیاست‌های گذشته‌ی خود و خلاف‌کاری‌ها و محکوم کردن دیگران و از همه مهم‌تر اظهار نظر در بخش مهمی از مسائل جاری این کشور، جهان اسلام و دنیا هستند.

سایت اینترنتی آقای منتظری گواه روشنی بر این مدعاست. توصیه‌ی او به روحانیت عراق برای عدم دخالت در سیاست و واگذاری آن به سیاست‌بازان که یک شعار سکولاریستی دوران رضاشاهی و یکی از سیاست‌های دویست‌ساله‌ی اخیر استکبار جهانی در کشورهای اسلامی است، از نمودهای عینی حضور فعال ایشان در زنده‌ترین مباحث سیاسی ایران و جهان اسلام است.

البته توصیه‌ی آقای منتظری از جنبه‌ی شاید برای مردم و روحانیت عراق مفید باشد تا مواظب باشند در بدنه‌ی سیاست‌های دینی و انقلابی آنها، جریاناتی مثل جریان آقای منتظری ظهور نکند.

ارائه‌ی گزینشی بخشی از اسناد و مدارک مربوط به انقلاب در سایت اینترنتی و مغفول گذاشتن بخشی دیگر، نه تنها نشان دهنده‌ی حضور فعال جریان آقای منتظری در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی بلکه بیانگر بهره‌گیری این جریان از مدرن‌ترین ابزارهای اطلاعاتی و الکترونیکی برای بیان دیدگاه‌ها و تأثیر در سیاست‌های جمهوری اسلامی است.

بنابراین پرداختن به افکار، اندیشه‌ها، بینش‌ها و گرایش‌های این جریان یکی از سرفصل‌های قابل توجه تاریخ انقلاب اسلامی است که به راحتی نمی‌توان نسبت به آن بی‌اعتنا بود. کسانی هستند که تمایل دارند مباحث نادرست و مطالب ضد و نقیض ایشان در آثاری چون «خاطرات»، «واقعیت‌ها و قضاوت‌ها» و غیره به صورت یک‌طرفه مطرح شود و کسی به آنها جواب ندهد تا پس از دوره‌ای، این مباحث نادرست به عنوان مشهورات و مسلمات تاریخی به نسل‌های آینده القا شود.

سکوت در مقابل چنین ظلم آشکاری به انقلاب اسلامی و رهبر کبیر آن امام خمینی (ره) و خون‌های پاک که برای دفاع از این نظام و مردم به زمین ریخت، خیانت آشکار به آرمان‌های انقلاب اسلامی است.

همه‌ی آنهايي که دل در گرو عشق به ایران، اسلام، انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) و مردم ایران دارند، وظیفه دارند آنچه را که در تاریخ این انقلاب گذشته است قبل از آنکه کینه توزان، سست عنصران و عافیت‌طلبان با دروغ پردازی‌های خود وارونه جلوه دهند، بیان کنند. آنچه که بر سر انقلاب مشروطه آورده شد، باید برای مردم ایران تجربه‌ی عبرت آموزی باشد. اگر در آن زمان وطن‌خواهان واقعی در مقابل کج‌تابی‌های جریان‌های مشکوک فراماسونری و تاریخ‌نگاران رسمی سکوت نمی‌کردند، جامعه‌ی علمی ایران امروز نباید برای پیدا کردن اسناد تاریخی این مملکت و شناخت حقایق در همه‌ی گذشته‌ی خود تردید کند.

این مشکلی است که تاریخ دوستانه‌ی اخیر ایران لطامت جبران‌ناپذیری را از آن ناحیه متحمل شده و متفکران حوزه‌ی انقلاب اسلامی نباید برای رعایت پاره‌ی از ملاحظات بی‌نیاز از پرداختن به آن غفلت کنند.

فصلنامه‌ی ۱۵ خرداد

در شماره‌ی گذشته پیرامون برخی از خصلت‌ها و خصوصیات روحی و اخلاقی آقای منتظری و عملکردهای او، نکته‌هایی همراه با دلایل و شواهد بیان کردیم و بخش‌هایی از علل و عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی خروج ایشان از نظام جمهوری اسلامی را تشریح کردیم. اکنون برای شناخت بهتر این جریان و آگاهی ریشه‌ای از ماهیت آن بایسته است کتابی را که به نام «خاطرات» او انتشار داده‌اند، مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم و در زمینه‌ی درستی و نادرستی و صحت و سقم مطالبی که در آن کتاب آمده است، به بحث بنشینیم و به دور از هرگونه غرض‌ورزی و ذهنیت‌گرایی، واقعیت‌ها را آشکار سازیم و داوری را به خوانندگان اندیشمند، نسل کنجکاو و پژوهشگر امروز و آینده واگذاریم و امیدواریم در دادگاه عدل الهی و داور حقیقی سرافکنده نباشیم و با یاری و عنایت او از لغزش قدم و طغیان کلک و قلم مصون بمانیم و این جستار تاریخی و نقد و نظر علمی، مایه‌ی خشنودی حضرت امام عصر (عج) باشد.

باید دانست کتاب یاد شده بهترین و مستندترین مأخذ برای شناخت آقای منتظری می‌باشد و ما را از تکاپو و کنکاش گسترده جهت گردآوری مدارک و نشانه‌ها پیرامون روحیات و اخلاقیات نام‌برده بی‌نیاز می‌سازد و واقعیت‌ها را پیرامون ایشان به نمایش می‌گذارد. از این رو، برای اثبات آنچه در شماره‌ی گذشته درباره‌ی آقای منتظری نگاشتیم، خوانندگان عزیز و اندیشمند را به مطالعه‌ی این کتاب فرامی‌خوانیم و از آن به مصداق «گواه شاهد صادق در آستین باشد» بهره می‌گیریم.

پیش از پرداختن به محتوای کتاب یاد شده، بایسته است نخست هدف از تدوین این خاطرات را به دست آوریم و دریابیم که چه انگیزه و ایده‌ای در پشت این خاطره نویسی و انتشار آن بوده و چه اندیشه‌هایی در آن نقش داشته است. در مقدمه‌ی این خاطرات به قلم آقای منتظری آمده است:

... از آنجا که تاریخ هر انقلاب همچون خود انقلاب معمولاً در معرض تحریف و تعرض قرار می‌گیرد، لذا نسل معاصر انقلاب مسئولیت دارد پیش از آنکه تاریخ انقلابش توسط دیگران به گونه‌ای تحریف شده نگاشته شود، خود اقدام نموده و با تعهد کامل، در حد اطلاع خویش، نسل‌های آینده را در متن جریانات و حوادث انقلاب قرار دهد. از آنجا که این‌جانب از آغاز نهضت اسلامی اخیر در ایران به هدایت و رهبری روحانیت به ویژه مرحوم امام خمینی (علی الله مقامه) در همه‌ی مراحل حضور داشته و در حد قدرت و توان از هیچ تلاش و کوششی جهت رشد و شکوفایی نهضت و نهایت پیروزی انقلاب و تحکیم موقعیت اجتماعی رهبر فقید با ارائه‌ی تذکرات و نظریات خیرخواهانه کوشیده و قهراً شاهد و ناظر بسیاری از حوادث و جریانات بوده‌ام...

این مقدمه وانمود می‌کند که هدف و انگیزه‌ی آقای منتظری از نگارش کتاب خاطرات، آشنا کردن نسل امروز و نسل‌های آینده با «متن جریانات و حوادث انقلاب» اسلامی و آشکار کردن زوایای تاریک و نکته‌های ابهام‌آمیز رویدادهای تاریخی می‌باشد. لیکن با نگاهی به مطالبی که در این خاطرات آمده است و نیز با توجه به اعتراف آشکار آقای منتظری در مورد انگیزه‌ی او از بازگو کردن این خاطرات در جای دیگر، به دست می‌آید واقعیت جز این است که آقای منتظری در مقدمه آورده و یا به نام او آورده‌اند. زیرا آقای منتظری در پاسخ به پرسش یکی از ارادتمندان خود به نام مصطفی ایزدی پیرامون هدف و نظر از انتشار این خاطرات چنین اعتراف کرده است:

... انگیزه‌ی من از ثبت خاطرات به یاد مانده و اسناد باقی مانده، جز دفاع از خود و کسانی که در رابطه با من مورد ظلم قرار گرفتند و نیز تبرئه‌ی اصل اسلام و انقلاب از خلاف‌کاری‌هایی که احیاناً با نام آنها انجام شده، نبوده است. همه می‌دانند که من خود از پایه گذاران انقلاب اسلامی ایران بودم و طبعاً بسیاری از تندروی‌ها و خلاف‌کاری‌ها به حساب من نیز گذاشته می‌شد در صورتی که من مخالف بودم و بارها در موقعیت‌های مختلف آن را ابراز می‌کردم و کمتر در جایی منعکس می‌شد... به ناچار بر من لازم بود به عنوان دفاع، تذکرات کتبی و شفاهی خود را در رابطه با این مسائل که سابقاً به عنوان انجام وظیفه‌ی شرعی و انسانی انجام شده، منتشر نمایم. این امر حق

طبیعی هر انسانی است و اما انتشار آن در زمان حیاتم به این دلیل است که اکنون که من زنده هستم خروارها دروغ و تهمت و اهانت را نثار من کرده و می‌کنند، چه رسد به زمانی که من زنده نباشم... سال‌ها این‌جانب به هدف حفظ حرمت‌ها از نشر اسناد موجود خودداری کردم و در برابر اتهامات و اهانت‌ها نسبت به من و وابستگان من و محاکمات آنان صبر نمودم، به امید اینکه متصدیان در روش خویش تجدید نظر نمایند ولی مشاهده شد که آنان دست بردار نیستند. لذا در نهایت چاره‌ای جز انتشار خاطرات و اسناد ندیدم...^۱

چنان‌که می‌بینید آقای منتظری در این اعتراف‌نامه‌ی خود، به تاریخ انقلاب و مسئولیت نسل امروز در «قرار دادن نسل‌های آینده در متن جریانات و حوادث انقلاب اسلامی» کوچک‌ترین اشاره‌ای ندارد و تنها انگیزه‌ی خود را از انتشار این خاطرات، «دفاع از خود و کسانی که در رابطه» با او - بنابر ادعای او - «مورد ظلم قرار گرفتند!» اعلام کرده است و در واقع او دفاعیات خود را «خاطرات» نام نهاده است!

آقای منتظری به رغم اینکه در مقدمه‌ی کتاب خاطرات از تاریخ انقلاب سخن رانده و مسئولیت «نسل معاصر انقلاب» را در «قرار دادن نسل‌های آینده در متن جریانات و حوادث انقلاب» یاد آور شده است، در این مصاحبه، اذعان دارد که هیچ‌گونه رسالت و مسئولیتی در انتشار این خاطرات نداشته و حتی انتشار آن را حرمت‌شکنی می‌دانسته و «سال‌ها به هدف حفظ حرمت‌ها» از نشر آن خودداری کرده است «به امید اینکه متصدیان در روش خویش تجدید نظر نمایند. ولی مشاهده شد آنان دست بردار نیستند لذا در نهایت چاره‌ای جز انتشار خاطرات و اسناد ندیده» است! بنابراین اگر متصدیان امور - طبق نظر او - در روش خود تجدید نظر می‌کردند، از عملکردهای او هیچ‌گونه انتقادی نمی‌کردند، وابستگان او را به رغم خلاف‌کاری‌ها، قانون‌شکنی‌ها و توطئه‌ها تحت تعقیب قرار نمی‌دادند و به محاکمه نمی‌کشیدند، او هیچ‌گاه به انتشار این خاطرات دست نمی‌زد و از مسئولان نظام و متصدیان امور انتقام نمی‌گرفت!

راستی آقای منتظری روی دلسوزی برای تاریخ انقلاب اسلامی و رویارویی با تحریف‌گری‌ها به انتشار این کتاب دست زده است یا بنابر آنچه در مصاحبه آورده بر آن بوده است نسبت به کسانی که به اصطلاح حرمت او را پاس نداشتند و بنابر ادعای او به او اهانت

کردند و وابستگان او را به محاکمه کشیدند، انتقام بگیرد؟

با نگاهی به متن کتاب خاطرات به درستی می‌توان دریافت در این خاطره گویی و خاطره نویسی - چنان که آقای منتظری در مصاحبه آورده است - جز دفاع و انتقام انگیزه‌ی دیگری در کار نبوده است، زیرا:

۱ - این کتاب با سبک و سیاق خاطره نگاری به رشته‌ی نگارش کشیده نشده است. آقای منتظری در این کتاب نه تنها به شرح زندگی خانوادگی خود نپرداخته بلکه بسیاری از زوایای زندگی او در این کتاب ناگفته و ابهام آمیز مانده و تنها روی یک سلسله موضوعات و جریان‌های ویژه‌ای که در تبرئه‌ی او و یا برجسته کردن مقام او و به زیر سؤال بردن مسئولان نظام اسلامی، به کار می‌آمده تکیه شده است و این می‌نمایند که کتاب خاطرات او با نظر ویژه‌ای انتشار یافته و چنان که آقای منتظری صریحاً اعتراف کرده است، جز دفاع از خود و وابستگان خویش، انگیزه‌ی دیگری در کار نبوده است.

۲ - بسیاری از مطالب و قصه‌هایی که در این کتاب مطرح شده است، ارزش تاریخی ندارد، بلکه جنبه‌ی شخصی، خصلتی و تسویه حساب‌های تنگ‌نظرانه دارد و نشان دهنده‌ی این واقعیت است که کتاب یاد شده و خاطرات آن، بر اساس انگیزه‌های ویژه‌ای تدوین شده است.

۳ - در این کتاب، بر خلاف شیوه‌ی خاطره نویسی، آقای منتظری از هم‌زمان، همسنگران و همکاران خود در نهضت و انقلاب اسلامی یادی نکرده و از مبارزات، فداکاری‌ها، دلاوری‌ها و کاردانی آنان نیز هیچ‌گونه خاطره‌ای نیاورده است. در صورتی که او در درازای پانزده سال مبارزه با صدها تن از عالمان مجاهد و مردان مبارز سر و کار داشته و با بسیاری از آنان سالیانی در زندان و تبعید گذرانده است. بی‌تردید در مواردی از آنان ابتکار عمل دیده، نکته‌های برجسته و سازنده شنیده و شایستگی‌ها و خلاقیت‌ها مشاهده کرده است. در موارد فراوان، فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی او با نظر، ابتکار عمل و پیشنهادات آنان بوده و در مواردی با همراهی و همکاری آنان صورت گرفته است. لیکن او در این خاطره گویی در کمتر موردی از کسان دیگر یاد کرده و به نقش آنان در نهضت و انقلاب اشاره‌ای داشته است. او تنها از خود سخن رانده و کارهای خود را برجسته کرده است! آیا در درازای پانزده سال نهضت امام خمینی و طی سالیان درازی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ یک از همکاران و هم‌زمان آقای منتظری، حرکت برجسته‌ای از دید او نداشتند که برای ثبت در تاریخ و قرار دادن «نسل‌های آینده در متن جریانات و حوادث انقلاب» بازگو شود؟! آیا در فعالیت‌های سیاسی و

مبارزاتی که به صورت گروهی و دسته جمعی صورت گرفته است، می‌توان بدون بازگو کردن نقش دیگران، از نقش خود سخن گفت و خاطرات راست و درستی بیان کرد؟

۴ - آقای منتظری در این کتاب نه تنها از فعالیت‌های سیاسی و فداکاری‌های حماسی عالمان دینی و مجاهدان روحانی کمتر یاد کرده و از مبارزات دسته جمعی اساتید، مدرسین و فضلا سخنی به میان نیاورده است، بلکه در جای جای خاطرات خود کوشیده است با هر دستاویزی، شماری از علما و روحانیان را به زیر سؤال برد و برای آنان نقاط ضعفی بتراشد و با برجسته کردن آن بر آنان بتازد که عمق ناراحتی و عصبانیت او را نشان می‌دهد و باید دانست بسیاری از نسبت‌هایی که او به برخی از عالمان مجاهد اسلامی داده، خلاف واقع و دور از حقیقت است و ما در آینده به بررسی آن خواهیم نشست.

۵ - از شیوه‌ی سئوالات مطرح شده به دست می‌آید که دست اندرکاران گردآوری خاطرات، اندیشه‌ی ویژه‌ای را دنبال می‌کرده‌اند و با فضا سازی و برنامه‌ریزی، آقای منتظری را به اظهار نظرهایی وا داشته‌اند و یا از زبان او موضوعاتی را ساخته و پرداخته کرده‌اند که مطلوب خودشان بوده است. آنان بر آن نبوده‌اند که خاطرات نام‌برده را به درستی گرد آورند و به تاریخ و نسل‌های آینده خدمتی کنند بلکه این نقشه و اندیشه را در سر داشته‌اند که او را همان‌گونه که در دوران قائم مقامی به صورت ناخودآگاه به مقابله با امام کشانیدند، به نام خاطره‌نگاری به موضع‌گیری برضد امام و نظام جمهوری اسلامی وا دارند و واقعیت‌های تاریخی را با زبان خاطره تحریف کنند و خط و راه امام را به زیر سؤال برند و بدین گونه از امام و مسئولان نظام انتقام بگیرند.

۶ - کسانی که از پیشینه‌ی درخشانی برخوردارند و در زندگی خویش کاستی و نادرستی ندارند و از زشتی‌ها و پلشتی‌های اخلاقی و روحی میرا هستند، از آرامش ویژه‌ای برخوردارند. نگرانی ندارند، ستایش از خود را نمی‌پسندند، نکوهش از دیگران را روا نمی‌دارند. در خاطره نگاری و خاطره گویی دستپاچه و آشفته نیستند. جریان زندگی خود را با آرامش و به دور از هرگونه بزرگ نمایی بیان می‌کنند، انسان خوش پیشینه و وارسته مانند جوان زیبارو و خوش سیمایی است که به آرایش نیازی ندارد، از رنگ و لعاب و روغن و خضاب آسوده و بیگانه است. اگر به او بگویند «زشتی!» آشفته و آزرده نمی‌شود، خود را نمی‌بازد، از کنار این پیرایه‌ی بی‌مایه با پوزخند می‌گذرد، لیکن یک آدم به هم ریخته به آب و رنگ نیاز دارد تا جلوه کند، تا دیده‌ها را به سوی خود بکشد. اگر از زشتی‌های او سخنی به میان بیاید، به خشم

می‌آید، از خود واکنش نشان می‌دهد، به سرزنش و نکوهش دیگران می‌نشیند، برای دیگران زشتی و کاستی می‌تراشد و با برجسته نشان دادن کاستی دیگران، می‌کوشد که معایب خود را بپوشاند و خود را زیبا بنمایاند.

انسان‌هایی که مشکل شخصیتی دارند، پیوسته به ستایش از خود برمی‌خیزند، در دفاع از خود سنگ تمام می‌گذارند، همواره می‌کوشند ویژگی‌هایی را که هیچ‌گاه نداشته و ندارند، به نمایش بگذارند و خصلت‌ها و خصوصیات ناپسند خود را پنهان کنند و یا به دیگران بچسباندند، خود را آراسته و پیراسته و دیگران را وابسته و ناشایسته بنمایانند. اینجاست که اعلام می‌کنند:

... منتظری در حد خودش فردی است مستقل و دارای فکر و نظر... منتظری بحمد الله و

المته نه دین خود را از دست داده و نه عقل خود را و نه معلومات خود را...^۱

آنگاه که ساواک به شبنامه پراکنی بر ضد امام دست زد و او را مورد زشت‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین اهانت‌ها و جسارت‌ها قرار داد، امام نه تنها خود را نباخت و آشفته و آزرده نشد، بلکه به طلابی که آن شب‌نامه‌های وقاحت بار را از در و دیوار کنده بودند، اعتراض کرد که چرا این اوراق را کندید و پاره کردید، بگذارید بر دیوار باشد تا مردم قضاوت بکنند. در سخنرانی خود با اشاره به این شبنامه پراکنی‌ها اظهار داشت:

... به من اگر فحش می‌دهند شما چرا غصه می‌خورید، شما چرا نگران می‌شوید؟ چرا

کاغذها را جمع می‌کنید؟ مگر من از حضرت امیر علیه السلام بالاتر هستم؟ معاویه چند

سال در بالای منبر به علی فحش داد و آن حضرت صبر کرد...^۲

امام در تبعیدگاه نجف نیز آنگاه که با ناسزا گویی‌ها، شایعه پراکنی‌ها، جوسازی‌ها و اتهامات ناروای برخی از محافل و مجامع روحانی رو به رو شد، خود را نباخت، آرامش خود را از دست نداد و به مصداق و اذا مروا باللغو مروا کراما با بزرگواری و استواری از کنار آن دروغ پردازی‌ها، بی‌ادبی‌ها و اهانت‌ها گذشت و با گام‌های استوار راه خود را دنبال کرد و آنگاه که برخی از اساتید نجف از او خواستند که در برابر شب‌نامه پراکنی‌ها و نارواگویی‌ها از خود دفاع کند و یا به آنان رخصت دهد که به دفاع از او برخیزند، پاسخ داد: «دیگر مجالی برای دفاع از خود نمانده است اگر مجالی باشد باید از اسلام دفاع کرد.» این شیوه را تا واپسین لحظه‌های

۱. سخنرانی آقای منتظری در ۱۳۷۵/۵/۲۳ در قم - از این فراز از سخنان آقای منتظری به دست می‌آید که نامبرده از کاستی‌های خود چندان بی‌خبر نبوده است.

۲. صحیفه‌ی امام، ج ۱، ص ۱۶۳.

زندگی خویش ادامه داد. در برابر نامه‌های مزین به فحش، در برابر زمزمه‌های مرموزانه‌ی خودپرستان و فرودستان مبنی بر اینکه برخی از فتاوی‌ی او مبنای فقهی ندارد، در برابر دهن کجی‌هایی که با بهانه‌ی «امر ارشادی و امر مولوی» به او شد، بی‌تفاوت گذشت و حتی وقتی که یکی از عناصر بی‌سواد و فرومایه‌ی حوزه‌ی قم طی نامه‌ی اهانت آمیز بر او خرده گرفت که چرا در نامه‌ی خود به گورباچف، از ابن عربی یاد کرده است و نام‌برده را برای شناخت اسلام به مطالعه‌ی کتاب ابن عربی فراخوانده است و با کمال بی‌شرمی کوشید که در نامه‌ی خود امام را به «بی‌اعتقادی» به مکتب شیعه متهم کند، امام نه تنها واکنش منفی از خود نشان نداد، بلکه به دستگاه قضایی هشدار داد که من رضایت ندارم نویسنده‌ی نامه تحت تعقیب قانونی قرار بگیرد.

این روش و منش امام ریشه در آراستگی و وارستگی او دارد و نشان می‌دهد که امام از خود رسته و به معنای واقعی کلمه به خدا پیوسته بود. کاستی‌ها و لغزش‌هایی مانند خودبینی، خودخواهی و خودمحوری در امام راه نداشت از این رو، در برابر ناسزا گویی‌ها، بهتان تراشی‌ها، دروغ پراکنی‌ها و تحریف‌گری‌هایی که بر ضد او دنبال می‌شد، از خود شکیبایی و بردباری نشان داد، خشمگین و غمگین نشد، هیچ گاه به دفاع از خود برخاست و حتی دیگران را از دفاع بازداشت.

کتاب خاطرات منتظری و بی‌قراری‌ها و ناشکیبایی‌هایی که در آن خاطره گویی و خاطره نگاری دیده می‌شود، از درهم ریختگی روحی و خشم و کین درونی گوینده حکایت دارد. بی‌تردید خاطراتی که با چنین شرایط روحی و درونی گفته و نوشته شود، نه تنها نمی‌تواند از تحریف و دروغ برکنار بماند، بلکه واقعیت‌ها در آن کمتر راه می‌یابد، درستی‌ها تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد، اصالت‌ها رنگ می‌بازد و تعصبات، راه را بر حقایق می‌بندد. خدا، وجدان، انصاف و انسانیت فراموش می‌شود و منیت و انانیت، جای حقیقت و واقعیت می‌نشیند و به نام و عنوان مقابله با تحریف، خاطراتی آکنده از تحریف به نمایش درمی‌آید.

اکنون با نگاهی به کتاب خاطراتی که به نام آقای منتظری به بازار آمده است، به مطالعه و بررسی گوشه‌هایی از آن می‌نشینیم و ضد و نقیض گویی‌ها، تحریف‌گری‌ها و خود محوری‌هایی را که در این کتاب می‌بینیم بازگو می‌کنیم. شاید در رویارویی با تحریف‌گری‌ها و وارونه نویسی‌ها تاریخ با تمام حقیقتش جلوه کند و از پرتو آن، واقعیت‌ها برملا گردد و ما در پیشگاه خداوند منان، ملت‌های مسلمان و نسل‌های آینده مؤاخذ و مسئول نباشیم.

در بررسی خاطرات منسوب به آقای منتظری، نخستین نکته‌ای که جلب نظر می‌کند، اهتمام نام‌برده و دیگر دست اندرکاران تنظیم این خاطرات، در نمایاندن نقش محوری برای او در رویدادها و جریان‌های تاریخی می‌باشد. آقای منتظری همان‌گونه که در دوران قائم مقامی به خود اجازه می‌داد در همه‌ی شئون نظامی، اقتصادی، صنعتی، فنی، تکنولوژی و... دخالت و اظهار نظر کند، در جریان‌های گذشته و رویدادهای تاریخی نیز می‌کوشد که خود را دخیل بنمایاند و نقش محوری برای خود وانمود کند.

این خود محوری و ادعاهای اغراق آمیز، مایه‌ی خلاف گوئی و تحریف‌گری فراوان در خاطرات منسوب به او شده و به اعتبار آن آسیب سنگینی رسانده است. اکنون ما برای آشکار کردن واقعیت‌ها در پیشگاه تاریخ و نسل‌های آینده، برخی از تحریف‌گری‌ها و خلاف‌گوئی‌های خاطرات منسوب به آقای منتظری را بررسی می‌کنیم و نادرستی آن را نشان می‌دهیم:

۱-... گاهی اوقات درس اخلاق که تمام می‌شد، من و آقای مطهری می‌رفتیم خدمت ایشان [امام خمینی] اگر نظریاتی داشتیم اظهار می‌کردیم. مثلاً یادم هست که یک وقت با ایشان صحبت کردیم که این اختلافی که در قم هست الان سه تا آقا هستند که مریدهایشان با هم اختلاف دارند، این چیز بدی است. اگر یک جوری می‌شد که آیت‌الله بروجردی را از بروجرد دعوت می‌کردند می‌آمدند قم و ایشان زعامت حوزه را به عهده می‌گرفتند، این اختلافات کمتر می‌شد، مرحوم آقای خمینی گفتند می‌ترسیم سه تا آقا، چهار تا بشود...^۱

آقای منتظری در این فراز از خاطرات کوشیده است برای خود در مورد دعوت آقای بروجردی به قم، نقشی دست و پا کند و چنین بنمایاند که گویا امام به مقام و موقعیت علمی آقای بروجردی و تفوق و برتری او از علمای قم آگاه نبود و او را در ردیف دیگر علمای آن روز قم می‌پنداشت. لیکن آقای منتظری با اینکه بیش از چند صباحی نبود به قم آمده بود، روی نبوغ ذاتی و خارق‌العادگی که داشت به مقام علمی و موقعیت اجتماعی آقای بروجردی پی برد و اصولاً پیشنهاد دعوت از آقای بروجردی به قم برای نخستین بار از جانب او مطرح شد و از ابتکارات ذهنی او بود!! در این مورد بایسته است چند موضوع مورد بررسی قرار گیرد:

نخست اینکه آقای منتظری در سال ۱۳۲۰ش به قم آمد و در آن برهه هنوز «سطح» می‌خواند و خود اعتراف کرده است که «هنوز درس خارج برایم زود بود... و سطح را هم آن جور که

باید مسلط نشده بودم^۱» بی‌تردید طلبه تا چند سالی در حوزه‌های درسی فقها و علما زانو نزند و با مبانی علمی آنان به صورت ریشه‌ای آشنا نشود، نمی‌تواند تفوق و برتری برخی از آنان را بر دیگری به دست آورد. تشخیص اعلیت نیازمند آن است که طلبه در علوم اسلامی خبره باشد و خبرگی بدون گذراندن چند دوره درس خارج و به دست آوردن مبانی قوی علمی، شدنی نباشد. بنابراین آقای منتظری در آن روز به عنوان یک محصل مبتدی نمی‌توانست چنین پیشنهادی را به عنوان یک نظر ابتکاری داشته باشد مگر اینکه از زبان دیگری شنیده باشد.

دوم اینکه امام سالیان درازی پیش از آمدن آقای منتظری به قم، از آقای بروجردی شناخت داشت و به مقام علمی و تفوق فقهی او نسبت به علمای قم آگاه بود. آقای بروجردی در دوران زعامت حاج شیخ عبدالکریم حائری دریک برهه به قم آمد و مورد استقبال آن مرجع بزرگ و علما و فضیلاي حوزه قرار گرفت. در حوزه‌ی قم به تدریس پرداخت و بسیاری از علما و اساتید فن را مجذوب مقام علمی خود ساخت. در این برهه امام و دیگر اساتید حوزه‌ی قم به برتری علمی و اندیشه‌های سیاسی او بیش از پیش پی بردند. مقام والای علمی آقای بروجردی تا آن پایه بود که حتی مراجع قم نیز به برتری و تفوق او نسبت به خود اذعان داشتند و این مقام و موقعیت او تقریباً مورد اتفاق مقامات علمی قم و نجف و دیگر علمای بلاد ایران بود و موضوعی نبود که در آن جای شبهه و خدشه باشد. اگر آقای بروجردی در آن مقطع در حوزه‌ی قم ماندگار شده بود، بی‌تردید تنها مرجع شیعه در حوزه‌ی قم به شمار می‌آمد. لیکن پافشاری اهالی بروجرد و سیل نامه و طومار و تلگرام آنان آقای بروجردی را ناگزیر ساخت که حوزه‌ی قم را ترک کند و به بروجرد بازگردد.

سوم اینکه اندیشه‌ی آوردن آقای بروجردی به قم برای اولین بار، در پی رحلت حاج شیخ عبدالکریم حائری در سال ۱۳۱۶ (ش.ه) در حوزه‌ی قم مطرح شد. امام و شماری دیگری از اساتید و علمای قم و تهران در این باره به کوشش و تلاش‌های گسترده‌ای دست زدند و با هماهنگی مراجع آن روز قم از آقای بروجردی دعوت به عمل آوردند و دعوت نامه‌ای با امضای مراجع، اساتید و فضیلاي قم برای آقای بروجردی فرستادند و خطرهایی که حوزه‌ی قم را تهدید می‌کرد و اهمیت حضور او در حوزه‌ی قم را یادآوری کردند. مراجع قم آمادگی خود را برای پذیرفتن زعامت او و تحویل دفتر شهریه و همراهی همه جانبه برای استواری مرجعیت

۱. پیشین، ص ۱۰۰.

و زعامت او اعلام کردند. چنان که در زندگینامه‌ی آن مرحوم می‌خوانیم:

... چون بعد از فوت مرحوم آیت‌الله حائری هم که حوزه‌ی قم در معرض انحلال بود و روزهای سخت بحرانی خود را می‌گذرانید، باز نام آیت‌الله بروجردی به میان آمد و آقایان ثلاث (حجت، خوانساری و صدر) و فضلالی حوزه در دعوت ایشان اتفاق کرده و در جلسه‌ای هم که در منزل مرحوم آیت‌الله خوانساری تشکیل شده بود، دعوت نامه‌ای هم برای ایشان فرستاده بودند^۱...

پافشاری و پیگیری امام برای آوردن آقای بروجردی به قم، تنها از جهت تفوق مقام علمی و شخصیت بلامعارض او در مجامع روحانی نبود بلکه موقعیت سیاسی و اجتماعی او در سطح کشور و موضع قاطع و توفنده‌ی او در برابر زورمداران حاکم، از دیگر انگیزه‌های امام برای آوردن او به قم و سپردن زمام امور روحانیت به دست او به شمار می‌رفت. از این رو، به دنبال بازگشت حاج آقا حسین قمی از عتبات در سال ۱۳۲۱ (ه.ش) و درخواست او از دولت، مبنی بر اینکه زنان را در پوشش و حجاب آزاد بگذارند و بی‌اعتنایی دولت وقت به این پیشنهاد، امام بی‌درنگ به بروجرد سفر کرد و جریان را با آقای بروجردی در میان گذاشت و از او در راه فشار به دولت برای پذیرش پیشنهاد آقای قمی مدد خواست. آن مرجع بزرگ نیز بی‌درنگ به دولت هشدار داد که اگر به پیشنهاد آقای قمی ترتیب اثر ندهید، همراه با عشایر منطقه به جانب تهران حرکت می‌کنم. این هشدار، دولت سهیلی را اندیشناک ساخت و به عقب نشینی و پذیرش پیشنهاد آقای قمی و^۲ داشت. در خاطرات یکی از فضلالی حوزه‌ی قم در این باره آمده است:

... پس از اینکه رضا شاه در شهریور ۲۰ از ایران می‌رود، وی [حاج آقا حسین قمی] تصمیم می‌گیرد که از کربلا به ایران مراجعت کند و من یادم هست که در قم استقبال عجیبی از ایشان به عمل آمد. آن موقع سهیلی رئیس دولت بود^۳ حاج آقا حسین قمی برای دولت پیغام فرستاد که مسأله‌ی بی‌حجابی، حداقل باید آزاد باشد و اجباری در کار نباشد. چون بی‌حجابی در زمان رضاشاه اجباری بود. پیغام دیگرش این بود که شرعیات، قرآن و... در کلیه‌ی مدارس، حتی در مدارس دولتی باید تدریس شود. اما دولت وقت با اینکه در وضع خیلی ضعیفی قرار داشت، همین مقدار را هم حاضر نبود

۱. علوی طباطبایی، سید محمد حسین، خاطرات زندگانی آیت‌الله العظمی آقای بروجردی، قم: ۱۳۴۱، ص ۵۹.

۲. پیشین، ص ۵۲.

۳. کابینه‌ی علی اصغر سهیلی در ۱۳۲۰/۱۲/۱۸ تشکیل شد و در ۱۳۲۱/۵/۱۵ پایان یافت.

بپذیرد... طبعاً علما و روحانیون به تلاش افتادند که نگذارند دولت به مرجع بزرگی همچون حاج آقا حسین قمی بی‌اعتنایی کند و پیشنهادات او را نادیده انگارد. من همان موقع در بروجرد بودم. یادم هست که امام و یک نفر دیگر از علمای قم به بروجرد آمدند و با آقای بروجردی در این باره صحبت کردند. آقای بروجردی هم پیغام تندی برای دستگاه فرستاد که اگر به پیشنهادات ایشان اعتنایی نکنید، من با همه‌ی عشایر لرستان به طرف تهران حرکت می‌کنم. این پیغام آیت‌الله بروجردی، آنان را مجبور ساخت که پیشنهادات حاج آقا حسین قمی را تأیید کنند و بپذیرند. من در آنجا دریافتم که آقای خمینی فردی است که در راه دین تلاش و مبارزه می‌کند... ایشان برای آوردن آیت‌الله بروجردی از بروجرد به قم تلاش بسیاری کرد و (سرانجام) آقای بروجردی را به قم آورد. چون در آن موقع حوزه‌ی علمیه خیلی ضعیف بود و مراجع سه گانه‌ای داشت که آن شهرت و عظمت آیت‌الله بروجردی را نداشتند و البته با آمدن آقای بروجردی، حوزه‌ی علمیه از همه‌ی جهات اوج گرفت. دولت هم روی ایشان خیلی حساب می‌کرد!...

آقای بروجردی به سبب فشار اهالی منطقه‌ی بروجرد و شاید به علت یا علل دیگری که برای ما روشن نیست، از پذیرش دعوت حوزه‌ی قم خودداری می‌کرد تا آنکه در سال ۱۳۲۳ به سبب نقاهت، در بیمارستان فیروزآبادی تهران بستری شد و پس از معالجه به انگیزه‌ی زیارت و چند روزی استراحت، رهسپار قم گردید لیکن علما و بزرگان حوزه‌ی قم - به ویژه امام خمینی - همه‌ی نیروی خود را به کار گرفتند و او را از بازگشت به بروجرد بازداشتند و زیستن چند روزه به اقامت چندین ساله در قم کشیده شد. چنان که بسیاری از علما و فضایی آن دوره در خاطرات خود آورده‌اند، امام در پی درگذشت آقای حائری یزدی در سال ۱۳۱۶ (ش.ه) روی شناختی که از جایگاه علمی، اجتماعی و سیاسی آقای بروجردی داشت تلاش گسترده‌ای را برای آوردن او به قم پی گرفت و نزدیک ده سال به این تلاش و کوشش ادامه داد و از آنجا که برای صاحب‌نظران حوزه و اصحاب فقه و فقاہت این واقعیت روشن و مبرهن بود که آقای بروجردی از نظر علمی از مراجع قم تفوق و برتری دارد، برای امام جای نگرانی پیرامون پدید آمدن اختلاف بیشتری در حوزه نبود. خود بزرگان و مراجع قم نیز به مقام والا و برتری آقای بروجردی آگاهی داشتند و بارها آمادگی خود را برای سپردن زعامت حوزه به دست او اعلام کردند و در عمل نیز آن روز که آقای بروجردی در قم اقامت گزید، آنان محل درس و نماز و دفتر شهریه و... را به او تحویل دادند و در راه استواری زعامت او با امام همراهی کردند.

بنابراین پیشنهاد آقای منتظری به امام مبنی بر دعوت آقای بروجردی به قم - اگر صحت و واقعیت داشته باشد- در برهه‌ای بوده که نزدیک به ده سال از تلاش و کوشش پیگیر و دراز مدت امام برای آوردن آن مرجع بزرگ به قم می‌گذشته است و با این وصف آنچه را که آقای منتظری روایت کرده است که «مرحوم امام گفتند: می‌ترسیم سه تا آقا، چهار تا بشود»، نه تنها با واقعیت همخوانی ندارد، بلکه نمونه‌ی آشکار تحریف تاریخ است.

۲- آقای منتظری در خاطرات خود، در مورد نظر امام نسبت به ولایت فقیه و حکومت اسلامی آورده است:

... من یادم است یک وقت با آقای مطهری راجع به مسأله‌ی چگونگی رهبری در زمان غیبت امام زمان (عج) مباحثه می‌کردیم. با مرحوم امام مطرح کردیم، گفتیم نظر ما این است... تا مادامی که امام منصوب هست، امام منصوب، امام منصوب وقتی که نیست و غایب است. امام منتخب و امام منتخب باید مجتهد جامع الشرایط باشد. آن وقت امام گفتند: نه این جور نیست. گویا ایشان می‌خواستند با ما جدل کنند گفتند: مذهب تشیع این است که امام باید معصوم و منصوب باشد، در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است خواجه هم می‌گوید: وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا. حالا ما هم لایق نبوده‌ایم که امام غایب است ما باید شرایط را فراهم کنیم تا امام زمان بیاید. ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هرج و مرج باشد؟ فرمود این تقصیر خود مردم است. خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام زمان (عج) را در خود فراهم کنیم. نظر شیعه این است که امام فقط منصوب و معصوم باشد. این بود اظهارات ایشان در آن وقت، و اشاره‌ای هم به ولایت فقیه نکردند. بعداً که ایشان به نجف رفتند در آنجا دوازده جلسه راجع به ولایت فقیه و حکومت اسلامی بحث کردند و همان نوارها پیاده شد و مقدمه‌ای برای تشکیل حکومت اسلامی در ایران گردید^۱...

چنانکه در بالا اشاره کردم، آقای منتظری در خاطره نگاری خود پیوسته این نقشه را دنبال می‌کند که در همه‌ی طرح‌ها، اندیشه‌ها و اهداف آرمانی، خود را مبتکر، مغز متفکر، ایدئولوگ، پیشکسوت، نظریه‌پرداز و برنامه‌ریز بنمایاند و از امام چهره‌ای بسازد که حتی توان درک آنچه را که او به عنوان نظریات ابداعی و ابتکاری مطرح می‌کرد، نداشته است و در مورد مسأله‌ی حکومت در عصر غیبت آنچه را که او در دهه‌ی ۲۰ به آن رسیده بود، امام پس از گذشت ۲۰ سال به آن رسید و در دهه‌ی ۴۰ در نجف اشرف به بحث و بررسی آن نشست. او با آنکه خود

اعتراف می‌کند که «گویا امام می‌خواستند با ما جدل کنند» بر آن است امام را به طور کلی از مرحله دور و بیگانه وانمود کند و خود را به عنوان طراح و نظریه‌پرداز اصل ولایت فقیه بنمایاند.

نگارنده پیش از آنکه به نادرستی این روایت بپردازد، بایسته است این نکته را یادآور شود که این خاطره‌ی آقای منتظری درباره‌ی حکومت در عصر غیبت و بحث او با امام در این مورد اگر راست و درست باشد و ساخته و پرداخته‌ی ذهن او نباشد، این واقعیت را به درستی اثبات می‌کند که نام‌برده تا چه پایه‌ای از امام و مبانی فقهی و اندیشه‌های اسلامی او بیگانه بوده است. آقای منتظری خاطره‌ای را که در بالا آمد زیر عنوان «الفت خصوصی اینجانب و شهید مطهری با آیت‌الله خمینی» بازگو کرده و کوشیده است وانمود کند که با امام هم‌تراز بوده و «روابط فکری و علمی» داشته است. لیکن از این خاطره به دست می‌آید که او نه از امام و مبانی و اندیشه‌های او آگاهی داشته و نه امام او را شناسیده است که دیدگاه‌های والای خود را در مسائل مهم سیاسی و حکومتی اسلام با او در میان بگذارد. از این رو پرسش‌های او را به گونه‌ای اقماعی و به تعبیر خودش «جدلی» پاسخ می‌داده و بسیاری از دیدگاه‌ها، برنامه‌ها، اهداف و آرمان‌های خود را از او پوشیده نگاه می‌داشته است. راستی آقای منتظری چگونه ادعا دارد که «الفت خصوصی» و «روابط فکری و علمی» با امام داشته است در صورتی که حتی از نوشته‌های امام که در آن روز و روزگار به چاپ رسیده و در دسترس عموم قرار داشته، بی‌خبر بوده است؟ در خاطرات منسوب به او می‌خوانیم:

... من یادم هست کشف الاسرار ایشان چاپ شده بود. ناشری که چاپ کرده بود چهل نسخه به عنوان حق‌التألیف به ایشان داده بود. ایشان این چهل نسخه را می‌فروختند. یکی از آنها را به من فروختند به ده تومان، با اینکه خیلی وضع‌مان بد بود ولی چون به آقای خمینی ارادت داشتیم، خریدیم^۱...

نخست باید دانست که نام کتاب امام «کشف اسرار» است، نه «کشف الاسرار» که در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است.

دوم اینکه آقای منتظری نه تنها نام این کتاب را به درستی فرانگرفته، از محتوای آن نیز بی‌خبر بوده است. او اگر این کتاب را روزی که خریداری کرد (اگر به راستی خریداری کرده باشد)، به صورت گذرا ورق می‌زد و یا در دوران خاطره نگاری، شخصاً یا دست اندرکاران و

تدوین کنندگان خاطرات او به کتاب «کشف اسرار» به شکل گذرا گذر می‌کردند، بی‌تردید پیرامون دید امام در زمینه‌ی حکومت در عصر غیبت خاطرات را به صورت دیگری ساخته و پرداخته می‌کردند و رخصت نمی‌دادند که خاطراتشان مخدوش شود و ارزش و اعتبار آن به زیر سؤال برود. زیرا امام در کتاب کشف اسرار که در سال ۱۳۲۲ آن را به رشته‌ی نگارش کشیده و منتشر کرده است، در پاسخ این پرسش که «آیا راست است که مجتهد در زمان غیبت، نایب امام است، اگر راست است حدودش چیست؟ آیا حکومت و ولایت در آن هست یا نه؟»^۱ بحث مفصلی پیرامون اینکه تنها حکومت شایسته، حکومت خدا بر مردم می‌باشد، تبیین کرده و صریحاً آورده است: «ما می‌گوییم حکومت و ولایت در این زمان با فقها است»^۲ و افزون بر آوردن دلیل عقلی بر اثبات اصل ولایت فقیه^۳ روایاتی را نیز به عنوان مؤید بازگو ساخته و چنین آورده است:

... از همین جا پایه‌ی اطلاعات این نویسنده را بفهمید که می‌گوید: تازه طبق مبانی فقهی هم که حکومت حق فقیه است، هیچ دلیل ندارد! مبانی فقه عمدتاً اخبار و احادیث ائمه است که آن هم متصل به پیغمبر خدا و آن هم از وحی الهی است. اینک ما چند حدیث در اینجا ذکر می‌کنیم تا معلوم شود اینها از فقه به کلی بی‌خبرند:

۱- شیخ صدوق به اسناد متصله‌ی خود در کتاب اکمال‌الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت و طبرسی در کتاب احتجاج، توفیق شریف امام غایب را نقل می‌کنند و در آن توفیق است: و اماالحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی روات احادیثنا فانهم حتی علیکم و انا حجت الله علیهم یعنی هر حادثه‌ای برای شما اتفاق افتاد، باید رجوع کنید در آن به راویان احیث ما زیرا که آنها حجت منند بر شما و من حجت خدا هستم بر آنها. پس معلوم می‌شود که تکلیف مردم در زمان غیبت امام آن است که در تمام امورشان رجوع کنند به راویان حدیث و اطاعت از آنها کنند و امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده [است].

۲- در معانی الأخبار شیخ صدوق و کتاب فقیه که یکی از بزرگ‌ترین کتاب‌های شیعه است، از امیرالمؤمنین نقل می‌کند: انه قال رسول الله: اللهم ارحم خلفائی، قیل یا رسول الله و من خلفائک، قال الذین یأتون بعدی و یروون حدیثی و سنتی یعنی پیغمبر گفت خدایا رحمت

۱. کشف اسرار، ص ۲۲۶.

۲. پیشین، ص ۲۳۴.

۳. پیشین، ص ۲۳۷.

کن جانشین‌های مرا. پرسیدند: کیانند جانشین‌های شما؟ گفت آنهایی که پس از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند. پس معلوم شد آنهایی که روایت سنت و حدیث پیغمبر می‌کنند، جانشین پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است برای آنها هم ثابت است، زیرا اگر حاکمی کسی را جانشین خود معرفی کرد، معنی‌اش آن است که کارهای او را در نبودنش او باید انجام دهد.

۳ - مقبوله‌ی عمر بن حنظله: و فیها من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فإذا حکم بحکما فلم یقبله منه فإنما استخف بحکم الله و علینا رده و الرادّ علینا الراد علی الله و هو علی حدّ الشریک بالله... در این روایت مجتهد را حاکم قرار داده و ردّ او را ردّ امام و ردّ امام را ردّ خدا و ردّ خدا را در حدّ شریک دانسته [است].

۴ - روایت تحف العقول از سید الشهدا: و فیها و ذالک بأن مجاری الأمور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه. از این روایت ظاهر [می] شود که اجرای همه‌ی امور به دست علمای شریعت است که امین بر حلال و حرامند و ما اینجا اختصار به همین کردیم. هر کس زیاده بر این بخواهد، باید به محلش رجوع کند...

دور از نظر نیست که آقای منتظری این دید امام را در کشف اسرار دیده باشد، از این رو، به خود رخصت نداده است که آشکارا بنویسد امام آن روز اصولاً ولایت فقیه را باور نداشت و ما دلایل و شواهدی بر اثبات آن به او نشان دادیم و بیست سالی طولی کشید تا دیدگاه او دگرگون شود و اصل ولایت فقیه را بپذیرد! زیرا می‌دید آن روز که او بیش از چند صباحی نبود به حوزه‌ی قم گام نهاده بود و طلبه‌ی مبتدی به شمار می‌رفت و هنوز معنی ولایت فقیه را در نمی‌یافت، امام در کتاب کشف اسرار، حدود پانزده صفحه در اثبات اصل ولایت فقیه نگاشته است. از این رو، سخن دلخواه خود را این گونه بازگو کرده است:

... با مرحوم امام مطرح کردیم، گفتیم نظر ما این است... تا مادامی که امام منصوب هست، امام منصوب، امام منصوب وقتی که نیست و غایب است، امام منتخب، و امام منتخب باید مجتهد جامع شرایط باشد... آن وقت امام گفتند: نه، این جور نیست... این بود اظهارات ایشان در آن وقت و اشاره‌ای هم به ولایت فقیه نکردند، بعداً که ایشان به نجف رفتند در آنجا دوازده جلسه راجع به ولایت فقیه و حکومت اسلامی بحث کردند...

در رویدادهای تاریخی گاهی یک حادثه و جریان تا آن پایه روشن و آشکار است، که تحریف آن به آسانی شدنی نباشد، حادثه در برابر دیدگان میلیون‌ها انسان روی داده و انجام پذیرفته است، انکار آن مانند انکار آفتاب در نیمروز تابستان می‌باشد. از این رو، کسانی که برآند، همهی رویدادهای مثبت تاریخی را به نام خود و یا به نام باند و گروه خویش به ثبت برسانند و جریان‌های تاریخی را به گونه‌ی دلخواه به نمایش درآورند، ناگزیرند از حادثه‌ای آشکار و روشن به گونه‌ای دو پهلو (که از آن بتوان برداشت‌های متفاوتی کرد)، سخن بگویند و خاطره روایت کنند تا در مقطع دیگر، کسانی که اصولاً از جریان بی‌خبرند و یا دنبال غرض‌ورزی و تحریف‌گری هستند، از گفتار و نوشتار دو پهلوئی آنان برای دگرگون نمایاندن واقعیت‌ها و تحریف تاریخ بهره بگیرند.

چنانکه آقای مهندس بازگان در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت از این شگرد بهره گرفته و چنین آورده است:

... نهضت آزادی... در ۶ شهریور ماه ۵۷ اعلامیه‌ی شاه پرود تحت عنوان راه نجات ایران از بن بست حاضر را منتشر ساخت...

در زیر نویسی آورده است:

در این اعلامیه صریحاً گفته بودیم: ... جا دارد اعلی‌حضرت که در پست فرماندهی مطلق العنان مسئول تمام جریانات بوده، کشور را به بن بست امروزی کشانده‌اند، تن به حقیقت تلخ دهند... با ماندن شاه هیچ کاری چاره نخواهد شد... اما با استعفا و رفتن ایشان مملکت از بن بست بیرون آمده...

مهندس بازگان به دنبال آن متن و این زیرنویس بی‌درنگ افزوده است:

... یازده روز بعد از آن، امام در اعلامیه‌ی سوم شوال ۱۳۹۸ (۵۷/۶/۱۵) صادره از نجف، خطاب خاص به جناح روحانی و سیاسی و بزرگان قوم کرده به سربازان غیور

۱. مهدی بازگان، انقلاب ایران در دو حرکت، چاپ اول، تهران: بهار ۱۳۶۳، ص ۳۲. نقطه گذاری‌ها از متن کتاب است. آقای بازگان دنباله‌ی این اعلامیه را که نمایانگر وفاداری به قانون اساسی مشروطه و جانبداری از سلطنت خاندان پهلوی می‌باشد سانسور کرده است. متن درست اعلامیه چنین است: ... با ماندن شاه هیچ کاری چاره نخواهد شد... اما با استعفا و رفتن ایشان مملکت از بن بست بیرون آمده چاره جویی‌هایی امکان پذیر خواهد شد. با فروکش کردن ناامیدی و طوفان خشم ملت فرصتی به دست خواهد آمد که اولاً جانشینان ایشان (بخوانید ولیعهد یا شورای سلطنتی) با عبرت از گذشته به قانون اساسی و حقوق و حیثیت مردم تمکین نمایند... (اسناد نهضت آزادی،

که برای کشور و وطن فداکاری می‌کنند، فرمان به پا خیزید دادند و سپس چنین فرموده‌اند: ... آیا صلاح دولت نیست که برکنار شود و خود را بیش از این در مجامع عمومی رسوا نکند؟ آیا وقت آن نرسیده است که شاه کنار رود و ملت را به حال خود واگذارد تا ملت سرنوشت خویش را به دست گیرد؟

راستی انگیزه‌ی آقای مهندس بازرگان از جمله‌ی بالا که «یازده روز بعد از آن امام در اعلامیه...» چه می‌باشد و چه نکته‌ی تاریک تاریخ را می‌خواهد روشن سازد؟ آقای بازرگان به خود رخصت نداده است صریحاً بنویسد و اعلام کند که نهضت آزادی پیشتاز و پیش نهاد دهنده‌ی سرنگونی شاه بوده و این شعار را مطرح کرده است زیرا می‌دانسته است که ملت ایران می‌دانند و از یاد نبرده‌اند که امام خمینی از سال ۱۳۴۲ رسماً به رویارویی با شاه برخاست. در اعلامیه‌ی اردیبهشت ۱۳۴۲ با فراز تاریخی شاه دوستی یعنی غارت‌گری، شاه دوستی یعنی آدم‌کشی، شاه دوستی یعنی... زمینه‌ی رویارویی با شاه را فراهم کرد، در ۱۳ خرداد ۴۲ (عصر عاشورا) در سخنرانی انقلابی خود در مدرسه‌ی فیضیه، شاه را با واژه‌های جناب شاه، بدبخت، بیچاره و... مورد حمله قرار داد و رسماً رویاروی او ایستاد. امام در طرح حکومت اسلامی در سال ۱۳۴۸، واژگونی رژیم شاه و تشکیل حکومت اسلامی را «وظیفه‌ی دینی هر مسلمانی» اعلام کرد. در سال ۱۳۴۹ طی پیامی به زائران خانه‌ی خدا، نظام پادشاهی را رسماً غیر اسلامی و نامشروع خواند:

... اصولاً اسلام با اساس شاهنشاهی مخالف است. هر کس سیره‌ی رسول اکرم (ص) را در وضع حکومت ملاحظه کند، می‌بیند که اسلام آمده است این کاخ‌های ظلم شاهنشاهی را سرنگون کند. شاهنشاهی از ننگین‌ترین و مبتذل‌ترین مظاهر ارتجاع است!...

امام افزون بر اینکه در بسیاری از سخنرانی‌ها و اعلامیه‌ها به شکل آشکارا بر واژگونی رژیم شاه تکیه و تأکید کرد، در اعلامیه‌ی ۲۵ آبان ۱۳۵۶، خطاب به دانشجویان خارج از کشور و مسلمانان ایران و جهان اعلام کرد:

... باید شاه و دار و دسته‌اش بدانند که چه در ملاقات با رئیس جمهور امریکا موفق به تجدید نوکری و تثبیت مقام غیرقانونی بشود یا نشود، ملت ایران او را نمی‌خواهد!...

در اعلامیه‌ی ۲ بهمن ۱۳۵۶ اعلام کرد:

... ملت با تظاهرات عمومی و تعطیل سرتاسری و دامنه‌دار و اظهار تنفر، بار دیگر ثابت کرد که او را نمی‌خواهد و از او و از خاندانش بیزار است و این رفتارند طبیعی سرتاسری در حقیقت خلع او از سلطنت غاصبانه‌ی جابرانه است. کارتر و دیگر غارت‌گران مخازن ملت‌های مظلوم باید بدانند محمدرضا خان، خائن و یاغی است و ناچار از سلطنت مخلوع است، بر فرض قانونی بودن، چه رسد به سلطنت انتصابی... به ملت شریف ایران مژده می‌دهم که رژیم جائرانه‌ی شاه، نفس‌های آخرش را می‌کشد... به آنها که از چهارچوب قانون اساسی دم می‌زنند، تذکر اکید دهند که با این کلمه صحه به رژیم سلطنتی فاسد موجود نگذارند که تا این دودمان فاسد بر مقدرات کشور حکومت می‌کنند، ملت ایران نه از اسلام بهره‌مند می‌شوند و نه از آزادی و استقلال کشور خبری است و نه مردم روی سعادت می‌بینند...^۱

امام در مصاحبه با خبرنگار روزنامه‌ی لوموند در ۴ اردیبهشت ۱۳۵۷ نیز اعلام کرد:
 ... ما مخالف پدر شاه بودیم و مخالف شاه فعلی و مخالف همه‌ی سلسله‌اش هستیم.
 زیرا مردم ایران آن را نمی‌خواهند...^۲

امام در تاریخ ۶ شهریور ماه ۱۳۵۷ همزمان با دومین اعلامیه‌ی نهضت آزادی که پس از ۱۳ سال سکوت و کناره‌گیری صادر کرده بودند، خطاب به برخی روحانیان مانند آقای شریعتمداری و به سران جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی و دیگر گروه‌های سیاسی چنین هشدار داده‌اند:

... ملت ایران باید بداند که هیچ روحانی با دولت ظلم و با اشخاص ستمگر که قرآن و احکام اسلام را به بازی گرفته‌اند، آشتی نمی‌کند و نمی‌تواند بکند. آشتی کردن، مسلط کردن دژخیمان شاه است بر جان و ناموس ملت و آن بالاترین معاصی کبیره است که روحانی هر که باشد نمی‌تواند مرتکب شود و نخواهد مرتکب شد. جناح‌های سیاسی و جبهه‌ها و نهضت‌ها نخواهند آشتی کرد و نمی‌توانند آشتی کنند... سیاسیون چنین ننگی را نخواهند مرتکب شد...^۳

روشن است که با این موضع‌گیری‌های گوناگون امام در درازای نهضت و انقلاب اسلامی، ادعای پیشتازی «نهضت آزادی» برای بیرون کردن شاه، مایه‌ی خنده و مسخره‌ی نه تنها ملت ایران بلکه ملت‌های جهان خواهد شد و جز رسوایی و بی‌آبرویی برای ادعاکنندگان، فرآیندی

۱. پیشین، ص ۳۱۵-۳۱۷.

۲. پیشین، ص ۳۷۳.

۳. پیشین، ص ۴۵۱.

به همراه نخواهد داشت. از این رو، می‌بینیم که آقای مهندس بازرگان جریان را به گونه‌ای ساخته و پرداخته می‌کند که در روز و روزگار دیگر تحریف‌گران تاریخ بتوانند از آن نوشته‌ی دو پهلو بهره‌ی ناروا بگیرند و تاریخ را طبق دلخواه گروه «نهضت آزادی» وارونه سازند! آقای منتظری یا دست اندرکاران کتاب خاطرات او نیز با چنین انگیزه‌ای جریان دید امام نسبت به حکومت در عصر غیبت را روایت کرده‌اند تا زمینه برای جا افتادن آن ادعای دلخواه در آینده فراهم شود. البته همه‌ی کسانی که با چنین شیوه‌ای به نگارش رویدادهای تاریخی و بازگو کردن خاطره‌ها می‌پردازند، نباید از این نکته غافل بمانند که حافظه‌ی تاریخ را نمی‌توان مخدوش ساخت و واقعیت‌های تاریخی دیر یا زود خود را نشان می‌دهد و تحریف‌گران را رسوا می‌کند. چنان که دروغ‌پردازی‌های تحریف‌گران تاریخ در سده‌های پیشین، امروز برملا شده و بی‌اعتباری نوشته‌هایشان برای همگان آشکار گردیده است.

۳- آقای منتظری در این خاطره‌نگاری، جریان‌ها را به گونه‌ای روایت می‌کند که انگار او بوده است که امام و دیگر مراجع و علما را راهنمایی و رهبری می‌کرده و نهضت و مبارزه را شکل می‌داده و سامان بخشیده است. نمونه‌ی دیگری از این شیوه‌ی خاطره‌گویی او را در پی می‌آوریم.

آقای منتظری در پاسخ این پرسش حساب شده که:

حضرت‌عالی به تشکیل هسته‌ی اولیه‌ی جامعه‌ی مدرسین در جریان مبارزه علیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اشاره فرمودید لطفاً درباره‌ی چگونگی تشکیل این جامعه و اهدافی که در این زمینه دنبال می‌کردید، توضیح بفرمایید.

چنین می‌گوید:

... تلاش ما در آن زمان این بود که مراجع را از یک طرف و مدرسین را از طرف دیگر هماهنگ کنیم و این هماهنگی علما در آن زمان خیلی مهم بود... روی این اصل ما منزل مراجع می‌رفتیم و از آنها درخواست می‌کردیم که هفته‌ای یک بار هر چند برای چای خوردن هم شده کنار یکدیگر بنشینند و همین تجمع باعث می‌شد که شاه و دولت روی آنها حساب کنند. ما به آقایان می‌گفتیم وقتی شما متفرق باشید آنها می‌گویند اینها

۱. اتفاقاً از انتشار کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» زمانی نگذشته بود که به یکی از روزنامه‌های پارسی زبان برون مرزی که از سوی به اصطلاح اپوزیسیون منتشر می‌شد، برخوردیم که با تیتراژ آورده بود: «نهضت آزادی ایران پیشتاز واژگونی رژیم شاه» (چیزی بدین مضمون) و به همین نوشته‌ی مهندس بازرگان اشاره کرده بود.

نیرویی نیستند ولی وقتی جلسه‌ی هفتگی داشته باشید یک قدرتی می‌شوید و آنها مجبورند روی شما حساب کنند و از بعضی تصمیم‌های خطرناک صرف‌نظر کنند. ما در جلسه‌ی مدرسین تصمیم می‌گرفتیم و تقسیم کار می‌کردیم و مثلاً بنا می‌شد هر پنج نفر منزل یکی از مراجع بروند و کارها را با هم هماهنگ کنند و نظرات و اعلامیه‌های آنها را پیگیری کنند و انصافاً در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی، مراجع خیلی خوب آمدند!...

باید بگویم آنچه در بالا از زبان آقای منتظری آمده است به طور کلی عاری از حقیقت و دور از واقعیت است، زیرا:

الف - به محض اینکه روزنامه‌ی اطلاعات و کیهان در عصر روز ۱۶ مهر ماه ۱۳۴۱ خبر تصویب نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را منتشر کردند، مراجع قم در بیت حاج شیخ عبدالکریم حائری، نشست‌ی تشکیل دادند و به بررسی آن تصویب نامه پرداختند و نیازی نبود که آقای منتظری به منزل مراجع بروند و آنها را به جلسه برای نوشیدن چای فراخوانند.

ب - علمایی که در عصر روز ۱۶ مهر ماه در بیت حاج شیخ عبدالکریم نشست تشکیل دادند چند تصمیم اساسی گرفتند که یکی از آنها، نشست مستمر هفتگی بود و تأکید کردند در صورت لزوم این نشست‌ها بیش از یک بار در هفته تشکیل شود. در این دو مورد به کتاب نهضت امام دفتر نخست که در نجف اشرف در سال‌های خفکان بار دهی ۵۰ به رشته‌ی نگارش کشیده شده است، گذر می‌کنیم و مطالبی را که درباره‌ی رویدادهای آن روز آمده است عیناً می‌آوریم:

... به دنبال اعلام تصویب‌نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی در جراید عصر تهران در روز ۱۶ مهر ۱۳۴۱، امام خمینی بی‌درنگ علمای تراز اول قم را به نشست و گفتگو پیرامون این تصویب‌نامه دعوت کرد و ساعتی بعد اولین نشست علمای قم در منزل حاج شیخ عبدالکریم حائری تشکیل شد. شرکت کنندگان در آن، علاوه بر آیت‌الله‌زاده‌ی حائری [حاج آقا مرتضی] که جنبه‌ی میزبانی داشت، امام خمینی، آقایان گلپایگانی و شریعتمداری بودند... به دنبال سخنان امام و صحبت‌های آقایان دیگر و تبادل نظر درباره‌ی مفاد تصویب‌نامه‌ی مزبور، تصمیم‌های زیر اتخاذ گردید:

۱ - طی تلگرامی به شاه، مخالفت علمای اسلام را با مفاد تصویب‌نامه‌ی مزبور اعلام کنند و لغو فوری آن را بخواهند.

۲ - طی نامه و پیغام به علمای مرکز و شهرستان‌ها، جریان تصویب‌نامه و خطرهایی را که برای اسلام و ملت ایران دربر دارد، بازگو کنند و آنان را به مبارزه و مقابله با آن فراخوانند.

۳ - هر هفته یک بار و در صورت لزوم بیشتر، جلسه‌ی مشاوره و تبادل نظر میان علمای قم برقرار شود و کوشش‌ها و فعالیت‌هایی که به منظور مبارزه با تصویب‌نامه انجام می‌پذیرد، با وحدت و اتفاق کامل آنان همراه باشد!...

چنان‌که ملاحظه می‌کنید تشکیل جلسه در هر هفته و در صورت لزوم بیشتر، از تصمیم‌گیری‌های نخست علمای قم در همان نخستین نشست آنان در روز ۱۶ مهر ماه ۴۱ بوده است و علمای قم با احساس خطر برای اسلام و استقلال کشور با همه‌ی نیرو در آن مقطع به صحنه آمده بودند و در راه مبارزه با توطئه‌ی اسلام‌زدایی که زیر پوشش تصویب‌نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی آغاز شده بود، دست اتحاد به هم داده بودند و با یکدیگر اتفاق نظر داشتند. ج - هسته‌ی اولیه‌ی جامعه‌ی مدرسین بنابر روایت آقای آذری، در سال ۱۳۳۷ تشکیل شده است که آقای منتظری گویا از آن به کلی بی‌خبر است. آقای آذری در خاطرات خود درباره‌ی تشکیلات جامعه‌ی مدرسین چنین می‌گوید:

... در سال ۱۳۳۷ ما جامعه‌ی مدرسین را پی‌ریزی کردیم. بدین شکل که فضلا و مدرسین آن روز را جمع نمودیم و در رابطه با حوزه و اصلاحات در آن و همچنین در مبارزه با طاغوت مذاکره کردیم. آن وقت برای اصلاح حوزه طرحی به آقای بروجردی پیشنهاد شد. قبلاً علمای درجه دوم را در جریان امر قرار دادیم... عده‌ی زیادی از علمای قم بودند که آن طرح را به محضرشان بردیم. مخصوصاً امام هم بود که خدمتشان رفتیم... آقای بروجردی هم این پیشنهاد را تصدیق کردند، منتهی فرمودند که من نمی‌توانم فعلاً این کار را اجرا کنم، زیرا شرایط مناسب نیست^۲...

د - در دوران نهضت روحانیت بر ضد تصویب‌نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، محوریت و مدیریت جامعه‌ی مدرسین را اساتید معظم مکارم شیرازی و جعفر سبحانی بر عهده داشتند و برخی از اساتید و مدرسین مانند آقای منتظری اصولاً در آن شرکت نمی‌کردند. شماری نیز به کار شکنی بر ضد آن برخاسته بودند و آن را زیر نظر آقای شریعتمداری می‌دانستند. این

۱. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، دفتر نخست، چاپ پانزدهم، ص ۱۷۲.

۲. نشریه‌ی یاد، شماره ۴، ص ۳۱ - ۳۲.

ناهماهنگی، تنش و کشمکش میان شماری از اساتید و مدرسین را به همراه داشت و سرانجام به تعطیلی آن کشیده شد. بنابراین در آن روز آقای منتظری اصولاً در جامعه‌ی مدرسین نه حضور داشت و نه نقشی داشت تا در هماهنگی مراجع بکوشد و چنان که در بالا آمد، علمای قم در آن مقطع با اتحاد و انسجام محکم و هماهنگی بی‌مانند در برابر هیأت حاکمه‌ی ایران به پاخاسته بودند و افزون بر نشست‌های مستمر هفتگی چه بسا که در یک هفته چندین جلسه و نشست‌های فوق العاده با یکدیگر داشتند و جریان‌ها را مورد بررسی، رایزنی و تبادل نظر قرار می‌دادند.

ه - این خاطره‌ای که از آقای منتظری در بالا آمد که ما از مراجع می‌خواستیم که «هفته‌ای یک بار هر چند برای چای خوردن... کنار یکدیگر بنشینند» توصیه‌ی امام به آقای بروجردی می‌باشد که او به نام خود بازگو کرده است. شاید بیشتر برادران روحانی که در نجف اشرف در محضر امام بوده‌اند، به یاد داشته باشند که امام در مقام پند و نصیحت آنان بارها این نکته را خاطر نشان می‌کرد که من در قم به آقای بروجردی پیشنهاد می‌دادم که از علمای بلاد دعوت کند که دست کم هر سال یک بار در قم اجتماع کنند و با ایشان جلسه‌ی مشترک داشته باشند. امام می‌گفت من به آقای بروجردی یادآور می‌شدم که چنین اجتماعی در قم هر چند اگر در حد چای خوردن و گپ زدن باشد، مفید است زیرا می‌تواند دل دشمن را خالی کند و اتحاد علمای سراسر کشور و همراهی و هماهنگی آنان با مراجع بزرگ جهان تشیع (آقای بروجردی) را به نمایش بگذارد. امام روی همین انگیزه پس از آزادی از زندان تشکیل جلسات هفتگی در قم و در همه‌ی شهرستان‌ها در شب یکشنبه را پیشنهاد داد و در پیام خود به علمای شهرستان‌ها نیز روی این نکته تکیه کرد که حتماً در هر هفته در شب یکشنبه گرد هم آید و اگر کاری هم نداشتید با هم بنشینید و چای بنوشید.^۱

آقای منتظری این نکته را از امام شنیده لیکن حتی مورد استعمال آن را نیز به درستی دریافته است: آیا در آن برهه‌ای که رژیم شاه با تصویب‌نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی به حریم اسلام تجاوز کرده است و علمای اسلام در قم و مشهد و نجف یک دست بر ضد آن قیام کرده و با همه‌ی نیرو به صحنه آمده‌اند، جای این سخن است که «ما منزل مراجع می‌رفتیم و از آنها درخواست می‌کردیم که هفته‌ای یکبار هر چند برای چای خوردن هم شده کنار یکدیگر

۱. پیرامون پیشنهاد امام برای نشست علمای سراسر ایران در شب‌های یکشنبه به کتاب نهضت امام، دفتر اول، چاپ پانزدهم، ص ۹۶۶ نگاه کنید.

بنشینند» آیا در آن مقطع خطرناک که رژیم شاه به جنگ با اسلام بر خواسته بود، مراجع قم نه تکلیفی احساس می‌کردند، نه کاری با هم داشتند و نه به مشورت و تبادل نظر نیازمند بودند و لازم بود که آقای منتظری آنان را برای نوشیدن چای گرد آورد؟!!

امام اگر در دوران آقای بروجردی به او پیشنهاد داد که با علمای بلاد نشست داشته باشد، و اگر کار و برنامه‌ای ندارند به نوشیدن چای و گپ زدن بسنده کنند، مربوط به دوره‌ای بود که خیزش و خروشی در کار نبود و نهضتی آغاز نشده بود. آقای بروجردی رژیم شاه را با یک تشر به عقب نشینی وا می‌داشت و مشکل و مسأله‌ای که به تشکیل جلسه و نشست نیازمند باشد، پیش نیامده بود. لیکن در جریان تصویب‌نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی که رژیم شاه در واقع شمشیر را علیه اسلام از رو بسته بود، چنان که آورده شد، علمای قم در نخستین لحظاتی که خبر تصویب‌نامه‌ی یاد شده را شنیدند، نشست تشکیل دادند، به گفتگو و رایزنی پرداختند و نشست آنان در آن دوره و برهه‌ی حساس گاهی در هفته بیش از سه بار تکرار می‌شد و در آن شرایط اگر کسی نزدشان می‌رفت و از آنان می‌خواست که «... هفته‌ای یک بار هر چند برای چای خوردن هم شده کنار یکدیگر بنشینید!» آیا مایه‌ی خنده و شگفتی آنان نمی‌شد؟!!

۴- آقای منتظری در این خاطره‌نگاری، نام برخی از علمای بزرگ مانند حاج آقا مرتضی حائری و حاج آقای سلطانی را همراه دیگر اعضای جامعه‌ی مدرسین آورده است که گویا گاهی در نشست‌های جامعه شرکت می‌کردند! لیکن باید دانست حاج آقا مرتضی حائری از مراجع تراز دوم آن روزگار به شمار می‌رفت و هیچ گاه در جرگه‌ی مدرسین نبود و اگر اساتید و مدرسین، برنامه، طرح و پیشنهادی داشتند به نزد او می‌رفتند.

در مورد آقای سلطانی به تحقیق بیشتری نیاز است. تا آنجا که نگارنده به یاد دارد، او نیز هیچ گاه در نشست جامعه‌ی مدرسین شرکت نداشت.

۵- موضوع دیگری که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری روی آن تکیه و تأکید شده‌است، نقش او در استواری مرجعیت امام، پخش رساله، پرداخت شهریه و برپایی کرسی درس او در حوزه‌ی قم می‌باشد. از زبان آقای منتظری آمده‌است:

... در همان ابتدا (؟؟) من و آقای غیوری که الان در هلال احمر هستند، به ایشان اصرار کردیم که شهریه بدهند. ایشان می‌گفتند من پول ندارم. می‌گفتیم ما می‌رسانیم، چون آن وقت من دستم به نجف آباد بند بود و آقای غیوری هم تعهد کرد که از تهران قسمتی از آن را جور کند. ایشان گفتند ماه‌های بعد چی؟ گفتیم قرض می‌کنیم، گفتند خیر من

قرض نمی‌کنم، از هیچ‌کس قرض نمی‌کنم. گفتیم خوب قرض نکنید، بگذارید ما این ماه را بدهیم تا بعد... بالآخره به زور شهریه را گردن ایشان گذاشتیم. مقداری از آن را من تأمین کردم، مقداری را هم آقای غیوری. بعداً از کاشان داماد مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا سید علی یثربی آمدند. یک دستمال پول آوردند دادند به آقای خمینی. کم‌کم اوضاع خوب شد، شهریه‌ی ایشان تثبیت شد و ماه‌های دیگر هم رسید...^۱

آقای منتظری در این خاطره نگاری آورده‌است: «در همان ابتدا من و آقای غیوری... به ایشان اصرار کردیم که شهریه بدهند!» لیکن روشن نکرده است که منظور از «همان ابتدا» چه مقطعی از تاریخ است؟

آیا پس از فوت آقای بروجردی منظور است یا ابتدای نهضت در نظر است؟ در هر صورت بی‌تردید امام تا آغاز نهضت در سال ۱۳۴۱ از پرداخت شهریه و چاپ رساله خودداری ورزید و این واقعیت را آقای منتظری و شبکه‌ای که در تدوین کتاب خاطرات دست داشته‌اند نیز اذعان و اعتراف کرده‌اند. پرسش و پاسخی که در کتاب خاطرات آمده‌است این واقعیت را تأیید می‌کند. در این پرسش و پاسخ می‌خوانیم:

س: همان‌گونه که فرمودید امام از ورود به عرصه‌ی مرجعیت و پرداخت شهریه در حوزه پرهیز داشتند و بر همین اساس پس از رحلت آیت‌الله‌العظمی بروجردی دفتر شهریه‌ای به نام ایشان دایر نگردید. حضرت‌عالی به عنوان شخصیتی که در این زمینه نقش اصلی و اساسی ایفا نمودید، درباره‌ی چگونگی تثبیت مرجعیت امام و پرداخت شهریه از سوی ایشان، چنانچه خاطراتی به یاد دارید بیان فرمایید.

ج: همان‌گونه که قبلاً گفتم بعد از وفات آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری و تا اندازه‌ای آیت‌الله مرعشی در قم مرید و سلام و صلواتی داشتند، اما آیت‌الله خمینی نه... ایشان به طور کلی در این وادی‌ها نبودند، حتی رساله‌ی چاپ شده هم نداشتند. من و آقای مولایی با اصرار رساله‌ی ایشان را گرفتیم و دادیم چاپ کردند... ایشان اصلاً در وادی مرجعیت نبودند...^۲

بنابراین منظور آقای منتظری از «همان ابتدا»، آغاز نهضت است. لیکن در آغاز نهضت باید دانست که اصرار این و آن نبود که امام را به پرداخت شهریه و چاپ رساله ناگزیر ساخت. این استقبال مردم بود که زمینه را برای دادن شهریه و چاپ و انتشار رساله‌ی او هموار کرد.

۱. خاطرات، ص ۲۰۲ و ۲۰۱.

۲. خاطرات، ص ۲۰۱.

مردم ایران در پی نهضت و روشننگری‌های امام به خود آمدند، از غفلت و ظلمت رهیدند، امام را به درستی شناختند و در او ویژگی‌ها و برجستگی‌های بی‌مانندی دیدند، رازهای دل خود را در کلام او یافتند، خواسته‌های درونی خویش را در قلم و زبان او دیدند. خلوص او، سوز و گداز او، خشم و خروش او مردم را شیفته کرد و دگرگون ساخت، مردم سر در راه او گذاشتند. پیروی از او را برخورد واجب و وظیفه دانستند. اینجا بود که وجوهات شرعی به سوی او سرازیر شد و عموم کسانی که از او تقلید می‌کردند، به علت عدم دسترسی به رساله‌ی او به اعتراض برخاستند و از او درخواست رساله کردند. در چنین شرایطی امام با انتشار رساله‌ی علمیه و پرداخت شهریه موافقت کرد، چنان که آقای منتظری نیز به آن اذعان کرده است:

... اصلاً ایشان در وادی مرجعیت نبودند و طبعاً کسی پول هم به ایشان نمی‌داد. اما در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی، ایشان از همه تندتر و داغ‌تر به صحنه آمدند و اعلامیه‌های ایشان همه جا، تهران و جاهای دیگر، حسابی پخش شد، کم کم مردم به ایشان رو آوردند، به خصوص از تهران جمعیت زیادی به خانه‌ی ایشان می‌آمدند و کم‌کم پول هم به ایشان می‌دادند.^۱

در مورد دیگر چنین اعتراف کرده‌است:

... وقتی این لایحه مطرح شد، مراجع قم اعتراض کردند، اما خیلی دست به عصا و با احتیاط، کسی که خیلی تند و تیز مطرح می‌کرد، آقای خمینی بود. روی همین اصل هم ایشان از همان روز معروف شد. اصلاً شناخت نسبت به ایشان در بازار تهران و در مردم، به واسطه‌ی همان اعلامیه‌ها بود...^۲

واقعیت این است که هیچ کس در جریان مرجعیت و موقعیت امام نقشی نداشت. این مقام علمی و معنوی او بود که مردم را به سوی او کشانید. این سخنرانی‌های دلنشین و اعلامیه‌های آتشین او بود که ملت ایران را شیفته و شیدای او کرد و عشق و علاقه‌ی او را در دل‌ها حاکم ساخت.

اگر امام با اصرار این و آن به شهریه دادن و انتشار رساله تن در می‌داد، در پی درگذشت آقای بروجردی که شماری از شاگردان و ارادتمندان او پافشاری داشتند که او را به صحنه‌آوردند و به عنوان یک مرجع جامع‌الشرایط مطرح کنند، چرا رساله‌ی او چاپ و منتشر

۱. پیشین، همان صفحه.

۲. پیشین، ص ۲۰۵.

نشد و شهریه‌ای از جانب او پرداخت نگردید؟ آقای منتظری اگر توان این را داشت که به تعبیر خود «به زور شهریه را به گردن ایشان» بگذارد، چرا در پی رحلت آقای بروجردی به چنین زور آزمایی دست نزد و امام را به دادن شهریه و چاپ رساله نتواست و دارد؟ نکته‌ی درخور توجه اینکه آقای منتظری خود اعتراف کرده است که اصرار کسان به واداشتن امام به چاپ رساله و دادن شهریه بی‌نتیجه بوده و این نهضت او بر ضد رژیم شاه بوده است که زمینه را برای مرجعیت مطلق او هموار کرده است:

... درس آقای خمینی در زمان آیت‌الله بروجردی از مهم‌ترین درس‌ها بود و حدود پانصد ششصد نفر شاگرد داشت و بعد از فوت آیت‌الله بروجردی، ایشان یک قدم هم برای مرجعیت خودش برنداشت. به اصرار به او گفتند رساله‌تان را بدهید چاپ کنند. ایشان حاضر نبودند، تا اینکه مسأله‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیش آمد... آیت‌الله خمینی در این امر از همه فعالیت بیشتری داشت و اعلامیه‌های مهمی داد، در نتیجه مردم ایشان را شناختند و به سراغ ایشان آمدند.^۱

امام هیچ گاه و هرگز در این اندیشه نبود که اگر شهریه را آغاز کرد، نبایستی قطع شود بلکه برعکس بر این نظر بود که اگر بودجه رسید، شهریه می‌دهد و هرگاه بودجه‌ای نبود مسئولیتی ندارد. نگارنده به یاد دارد آن گاه که نخستین شهریه‌ی امام در اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ رسماً پرداخت شد، برخی از نزدیکان و ارادتمندان امام به او پیشنهاد داده بودند که مقدار شهریه را کمتر کند و نیز به طلابی که مقدمات می‌خوانند شهریه نپردازد تا از بودجه‌ی موجود، شهریه‌ی چند ماه را بتوان تأمین کرد. لیکن امام مخالفت کرد و دستور داد همه‌ی موجودی را میان عموم طلاب (چه آنهایی که مقدمات می‌خوانند و چه آنهایی که در پایه‌ی سطح و خارج هستند)، تقسیم کنند و افزوده بود اگر بودجه رسید ماه‌های دیگر نیز شهریه می‌دهیم و اگر نرسید، نمی‌پردازیم. در تاریخ حوزه‌ی قم امام نخستین مرجعی بود که به طلابی که مقدمات می‌خوانند نیز شهریه می‌داد.

آن گونه کوتاه‌اندیشی‌ها که مبادا بودجه برای شهریه نرسد و شهریه به طور مستمر و پیوسته پرداخت نشود و مایه‌ی آبروریزی برای «آقا» شود و... در مرام و مکتب امام راه و جایی نداشت. این گونه دیدگاه‌ها از آن کسانی است که هنوز از بیماری خود محوری و خودپرستی نرهیده‌اند و در کردار و گفتارشان خدا جایی ندارد، طبق هواهای نفسانی حرکت

می‌کنند و حرف می‌زنند و خاطره می‌گویند. لیکن انسان‌های وارسته و خود ساخته که به دنبال انجام وظیفه هستند و طبق وظایف و مسئولیت‌های دینی قلم می‌زنند و قدم برمی‌دارند، آزاداندیش‌تر از آنند که به شهریه و استمرار آن اندیشه کنند و بابت بود و نبود آن نگرانی داشته باشند.

البته نگارنده بر آن نیست این واقعیت را انکار کند که بسیاری از شاگردان و ارادتمندان امام در پی درگذشت آقای بروجردی در فرصت‌ها و مناسبت‌های گوناگون، بارها به امام پیشنهاد می‌دادند که به دادن شهریه و چاپ و انتشار رساله اقدام کند، لیکن امام تا روزی که مردم به او روی نیاوردند و بودجه‌ی اولیه برای پرداخت شهریه فراهم نیامد، این پیشنهاد را نپذیرفت و به آن مبادرت نورزید. از این رو، شهریه‌ی امام در پی اوج نهضت او آغاز و دنبال شد. در مورد رساله‌ی عملیه نیز امام آن روز که مقلدین به او روی آوردند و خواستار رساله شدند، تنها با چاپ و انتشار آن موافقت کرد و هیچ مبلغی بابت چاپ آن هزینه نکرد. مردم با هزینه‌ی شخصی آن را به چاپ رسانیدند. آن گاه که امام با چاپ رساله موافقت کرد، جمعی در اکیپ‌های مختلف به تنظیم آن به صورت توضیح المسائل پرداختند و آقای حاج شیخ مجتبی تهرانی اصلاح و تصحیح نهایی آن را به پایان برد و نخستین توضیح المسائل امام در تاریخ هفتم یا هشتم محرم ۸۳ (هـ ق) (دهم یا یازدهم خرداد ۱۳۴۲) به بازار آمد.

این نکته نیز درخور یاد آور است که امام پیش از آغاز نهضت در سال ۱۳۴۱ در جرگه‌ی مراجع قرار داشت و در میان کسانی که او را می‌شناختند و با نام او آشنا بودند، به عنوان یک مرجع مطرح بود حتی در دوران مرجعیت آقای بروجردی در برخی از نقاط ایران مقلدینی داشت. چنان که در کتاب نهضت امام، آمده است:

... مقامات جاسوسی و به اصطلاح امنیتی رژیم شاه در ابتدای تأسیس ساواک درباره‌ی حوزه‌ی قم و مقامات برجسته‌ی آن حوزه و شمار طلابی که در آن حوزه به تحصیل سرگرمند، نیز درباره‌ی مدارج تحصیلی و حقوق مستمری آنان، به تحقیق و تفحص دست زده و گزارشی تهیه کرده‌اند. در این گزارش درباره‌ی مراجع تراز دوم پس از حاج آقا حسین بروجردی (مرجع علی الاطلاق جهان تشیع) و شمار طلابی که در درس آنان شرکت می‌کنند و منطقه‌ی نفوذ آنان نیز اطلاعاتی داده‌اند. در این گزارش که در تاریخ ۱۳۳۵/۱۲/۲۲ داده شده، شاگردان درس امام را حدود پانصد نفر ذکر کرده و اعتراف کرده است که از لحاظ درس حائز اهمیت است و یادآور شده است که در ایالات مرکز و غرب ایران، مقلد دارد... این گزارش از سوی سرهنگ قلقلسه رئیس دایره‌ی امنیت

و مذاهب، به ادارهی سوم ساواک داده شده است...^۱

۶- موضوع دیگری که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است، رویدادهای حوزهی قم در پی تبعید امام به ترکیه در آبان‌ماه سال ۱۳۴۳ می‌باشد. از زبان آقای منتظری آمده است:

... به عنوان اعتراض به تبعید ایشان تصمیم گرفتیم چند روز حوزه را تعطیل کنیم. در همین رابطه جلسه گرفتیم که جلسهی اول آن در منزل من بود، جلسهی بعد منزل آقای مشکینی بود. در این جلسات بعضی با تعطیل درسها مخالف بودند و بعضی موافق. ما می‌خواستیم حوزه را تعطیل کنیم و منعکس کنیم که این تعطیلی به عنوان اعتراض به تبعید امام است... شب دوم که منزل آقای مشکینی بودیم بنابراین شد که برویم منزل مراجع و از آنها بخواهیم درسهای خود را تعطیل کنند. آن شب بنا شد من و آقای فاضل لنکرانی و آقای محمدی گیلانی و حاج آقا مهدی حائری تهرانی برویم منزل آقای شریعتمداری. ما چهار نفر رفتیم منزل آقای شریعتمداری... گفتیم: به نظرمان آمده که چند روز حوزه را به عنوان اعتراض تعطیل کنیم... آقای خمینی بالأخره مرجع تقلید است از قم تبعید شده... بالأخره یک اعتراضی بکنید و تعطیلی حوزه یک نوع ابراز انزجار از این کار است... بالأخره آن شب ایشان تند شد ما هم تند شدیم و زمینهی بازداشت من هم تقریباً از همین جا شروع شد... فردای آن شب آقای شریعتمداری رفته بودند برای درس و روی منبر گفته بود بله آمده‌اند به من تحمیل کنند که حوزه را تعطیل کنیم... آقای شریعتمداری هم که با صحبت کردن خود [در] سر درس، مسأله را آفتابی کرد و تقریباً خود را کنار کشید، ایام، نزدیک عید نوروز بود و بالأخره روز عید آمدند مرا بازداشت کردند...^۲

آنچه در بالا از زبان آقای منتظری آمده است، به خیال پردازی و پندار بافی نزدیکتر است و با حوادثی که در پی تبعید امام به ترکیه، در قم روی داد، نه تنها همخوانی ندارد، بلکه فرسنگها فاصله دارد. زیرا اولاً در پی تبعید امام در روز ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۴۳، آستانه‌ی مقدسه، بیت امام، منزل علما و روحانیان سرشناس، همه‌ی مدارس و مساجد، در محاصره‌ی نیروهای نظامی و انتظامی قرار گرفت، تانکها و مسلسل‌های سنگین در شهر مستقر شدند و شهر قم به

۱. نهضت امام خمینی (ره) از این نگارنده دفتر اول- ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)- چاپ پانزدهم- تاریخ

چاپ: بهار ۱۳۸۱- ص ۷۶.

۲. خاطرات، ص ۲۵۴

شکل یک پادگان نظامی درآمد و عملاً حکومت نظامی برقرار شد و هرگونه اجتماع دو یا سه نفری با برخورد نظامیان مستقر در شهر رو به رو می‌شد، تلفن‌های شهر به کلی قطع بود و هیچ‌گونه ارتباط تلفنی امکان نداشت. در چنین شرایطی چگونه امکان داشت که یکی از مقامات روحانی بتواند کلاس درس تشکیل دهد و یا شماری از روحانیان به منازل برخی از علما بروند و با آنان به گفتگو بنشینند؟ ثانیاً در پی تبعید امام نه تنها بازار و خیابان‌های قم در پشتیبانی از امام و اعتراض به تبعید غیرقانونی او بسته شد، بلکه بازار برخی از شهرهای دیگر نیز به حال تعطیل درآمد. در چنین شرایطی اگر یک مقام روحانی از تعطیل برنامه‌های درسی، خودداری می‌کرد، بی‌تردید با واکنش تند و شدید مردم رو به رو می‌شد و دیگر نمی‌توانست در میان مردم آن روز زندگی کند. ثالثاً حوزه‌ی قم و دیگر حوزه‌های علمیه در سراسر کشور، نه تنها درس‌های خود را در پشتیبانی از امام تعطیل کرد، بلکه مراسم نماز جماعت نیز در قم و برخی شهرهای کشور به کلی تعطیل شد. درس‌های حوزه‌ی قم به مدت ۱۵ روز تعطیل بود. آقای حاج سید محمدرضا گلپایگانی کلاس درس خود را پس از تعطیلی دو هفته‌ای در روز ۲۸ آبان‌ماه ۱۳۴۳ آغاز کرد و روز نخست کلاس درس به سخنرانی پرداخت و سخنان خود را با آیه‌ی شریفه‌ی «الذین اخرجوا من ديارهم بغیر حق إلا ان يقولوا ربنا الله» آغاز کرد و از امام پشتیبانی به عمل آورد، راه او را ستود و تبعید غیر قانونی او را محکوم کرد.

شادروان شیخ مصطفی زمانی در مقدمه‌ی کتاب خود که در سال ۱۳۴۳ منتشر شده‌است به تعطیلی حوزه به مناسبت تبعید امام اشاره کرده و چنین آورده‌است:

... پاکنویس این کتاب در آبان‌ماه ۱۳۴۳ یعنی هنگامی که مرجع تقلید شیعیان حضرت آیت‌الله‌العظمی‌آقای خمینی را از قم تبعید کردند و حوزه برای ابراز نگرانی و تجلیل از معظم له ۱۵ روز تعطیل گردید، صورت گرفت.^۱

رابعاً اگر در پی تبعید امام، از آقای منتظری - در آن شرایط خفقان بار- کوچک‌ترین فعالیت چشمگیری سر می‌زد، بی‌تردید از سوی ساواک مورد تعقیب قرار می‌گرفت و بازداشت می‌شد. چنان که عالمان برجسته و مجاهدی همانند شهید حاج سید مصطفی خمینی، حاج شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، حاج شیخ جعفر سبحانی، حاج شیخ مهدی کروب‌ی، حاج آقای شجون‌ی، حاج شیخ غلامرضا کنی، حاج شیخ علی کاظمی، حاج شیخ حیدر اصفهانی و... به دنبال تبعید امام در قم و تهران دستگیر و به زندان گسیل شدند. در صورتی که دستگیری

آقای منتظری قریب دو سال پس از تبعید امام در نوروز سال ۱۳۴۵ روی داد.
 ۷- در خاطرات منسوب به آقای منتظری پیرامون حوادث قم پس از تبعید امام افزون بر آنچه آورده شد، مسائل دیگری نیز مطرح شده است که بخشی از آن را در پی می‌آوریم و به بررسی آن می‌نشینیم:

...وقتی امام را گرفتند برای اینکه خانه‌ی امام خالی نباشد، شاگردان ایشان وظیفه‌ی خود می‌دانستند که اطراف حاج آقا مصطفی جمع شوند و خانه‌ی امام را خلوت نگذارند. بالأخره ایشان پسر امام بود و به علاوه مرد فاضل و عاقل و متدینی بود و اهل هوی و طالب مقام نبود. حاج آقا مصطفی با اسکورت راه افتاد خانه‌ی آقای گلپایگانی و آقای شریعتمداری و آقای مرعشی به عنوان استمداد که آنها را به حرکت بیاندازد من او را بر این کار تشویق می‌کردم. می‌گفتیم حالا لازم است خانه‌ی امام خالی نماند که آنها بگویند اینها را شکست دادیم. خانه‌ی امام از آن وقت که بود بیشتر شلوغ شد، ما وظیفه می‌دانستیم برویم آنجا، بالأخره حاج آقا مصطفی را هم بازداشت کردند و بردند گویا زندان قزل قلعه‌ی تهران و پس از ۵۷ روز ایشان را موقتا آزاد کردند تا با خانواده‌اش خداحافظی کند و برگردد و چون برنگشت دوباره او را بازداشت کردند و فرستادند ترکیه نزد والدشان...^۱

چنان‌که پیشتر یاد آور شدیم آن روز که امام را دستگیر و تبعید کردند، بیت امام، منزل علما و به طور کلی شهر قم در محاصره و در سلطه‌ی نظامیان قرار داشت و به کسی اجازه‌ی ورود به بیت امام داده نمی‌شد. حاج سید مصطفی خمینی به تنهایی از کوچه پس کوچه‌ها و دور از چشم ساواکی‌ها و نظامی‌ها از یک در مخفی توانست وارد منزل آقای نجفی شود^۲ لیکن دیری نپایید که مأموران از حضور او در بیت آقای نجفی آگاهی یافتند و با کمال بی‌شرمی از دیوار وارد منزل شدند و او را در برابر دیدگان آقای نجفی دستگیر کردند و به تهران انتقال دادند. این جریان در ساعت ۹ بامداد روز چهارشنبه ۱۳ آبان‌ماه ۴۳ روی داد و شهید حاج سید مصطفی در آن روز با علمای دیگر مانند حاج سید محمدرضا گلپایگانی و آقای شریعتمداری

۱. خاطرات آقای منتظری - پیشگفتار - ص ۹۹.

۲. بنابر خاطره‌ای که در نجف از حاج سید مصطفی خمینی دارم آقای نجفی به وسیله‌ی خانم یا آقای (تردید از من است) که در بیت ایشان کار می‌کرد او را به منزل خود فراخواند آن شخص حاج سید مصطفی را از بیراهه و از یک در مخفی منزل، توانست به حضور آقای نجفی ببرد. آقای نجفی در این دیدار به او آگاهی داد که از یک منبع موثق اطلاع یافته است که نقشه‌ی دستگیری حاج سید مصطفی را دارند از این رو او را به منزل خود دعوت کرده است تا شاید از تعرض مأموران مصون بماند.

اصولاً دیداری نداشت و اوضاع حاکم بر قم امکان ملاقات با علما را به او نمی‌داد. در چنین اوضاع و شرایطی آقای منتظری چگونه توانسته است به حاج سید مصطفی دسترسی پیدا کند و او را «بر این کار تشویق کند!» و او را «با اسکورت به خانه‌ی آقای گلپایگانی و شریعتمداری ببرد» و بالاتر از این «خانه‌ی امام را از آن وقت که امام بود شلوغ‌تر کند»؟ این از معماهای تاریخ است که نگارنده از حل آن عاجز است.

اعاذنا الله من شرور انفسنا

